

## بسم الله الرحمن الرحيم

### خلاصه ی بحث گذشته

ملاحظه فرمودید که مرحوم صاحب وسائل معتقد است طبق شهادتی که صاحبان کتب اربعه بر کتب خودشان دادند، روایاتی که در این کتب اربعه آمده است تماماً قطعی الصدور از معصوم (ع) است. و همچنین ادله ی که ایشان اقامه نمود، آن ادله دائره اش اختصاص به کتب اربعه ندارد، بر طبق آن ادله تمام روایاتی که در اصول مصنفه و در اصول اربعمائه آمده است و اصحاب ائمه آن روایات را جمع آوری کرده اند تا زمان محمدون ثلاث هر کتابی از این کتاب های که امامیه تصنیف کرده است تماماً قطعی الصدور بوده و صدورش از معصوم (ع) مسلم بوده است. عمده ی کلمات صاحب وسائل را در جلسات قبل نقل کردیم، مرحوم محقق خوئی در مقدمه معجم رجال الحديث (در صفحه 22) محور بحث را عمدتاً روی کتب اربعه آورده اند و می فرمایند: «اخباری ها ادعا دارند که اخبار کتب اربعه قطعی الصدور است» و در مقام مناقشه بر این کلام بر می آیند. در بحث امروز کلمات ایشان را هم نقل می کنیم و ببینیم که آیا این کلماتی را که ایشان فرموده اند اولاً فی نفسه قابل قبول است یا نه؟ و ثانیاً آیا به جمیع آنچه که صاحب وسائل بر او استدلال کرده با این کلمات ایشان ما می توانیم پاسخ بدهیم یا خیر؟ مرحوم محقق خوئی بحثشان در چند مطلب است، یک مطلب این است که اصلاً این ادعا فی نفسه باطل است «لا اساس له فی نفسه». و در مطلب دوم می فرمایند: «اگر اینها ادعا می کنند که قرائنی وجود دارد برای اینکه افاده علم کند» این حرف هم حرف باطلی است.

در مطلب سوم می فرمایند: این ادعا که «اخبار کتب اربعه قطعی الصدور هستند» واضح البطلان است. و کلماتی را از خود مولفین کتب اربعه یعنی از صدوق و کلینی و شیخ نقل می کند که این مطلب را اثبات می کند، که خود اینها هم قائل به چنین مطلبی نبوده اند. و در مطلب چهارم فرماید: روایات کتب اربعه را را ملاحظه کنید و ببینید آیا به وجود این روایات می شود قطع پیدا کرد به اینکه اینها از معصوم (ع) صادر شده است؟ پس مرحوم آقای خوئی (قدس سره) در محور این چهار مطلب در مقدمه معجم الحديث بحث کرده اند. اما محور و مطلب اول می فرمایند: «اساساً این مطلب که ما بگوییم این روایات قطعی الصدور است فی نفسه اصلاً باطل است» چرا؟ دو دلیل ذکر کرده اند، دلیل اول می فرمایند: «چطور می شود یک روایتی که واحد عن واحد یکی از یکی دیگر نقل می کند ما بگوییم این مفید قطع است»؟ یک جماعتی که نیامده اند برای ما نقل کنند؛ این روایات غالباً زید از عمرو و عمرو از بکر نقل کرده است. روایاتی که واحد عن واحد نقل شده است چطور می تواند مفید برای قطع باشد؟

و ثانیاً می فرمایند: در میان این روات و اشخاصی که در کتب اربعه وجود دارند افرادی هستند که معروف به کذب هستند، افرادی هستند که معروف به وضع هستند، جعل می کردند روایت را، جاعل روایت بودند. در میان همین رواتی که در کتب اربعه وجود دارد یک چنین افرادی هستند، چگونه ما می توانیم بگوییم این روایات برای ما قطعی الصدور هستند و قطع به صدور می

آورد؛ با بیان این دو دلیل می فرمایند اساس این ادعا و مطلب اساس باطلی است. نکته ی که ما بر این فرمایش ایشان عرض می کنیم این است که: اخباری ها این ادعا را ندارند، نمی خواهند بگویند این روایت به خودی خود ولو اینکه یکی از یکی نقل کرده است این برای ما مفید قطع است؛ اخباری ها عمدتا از راه تجميع قرائن وارد می شوند، اخباری ها می گویند این روایاتی که در کتب اربعه آمده اینها یک قرائنی همراهشان هست که برای ما قطع به صدور می آورد. لذا ایشان هم وارد همین مرحله دوم می شود که مرحله دوم این است که این قرائن چیست؟ این که بگوئیم ما قرائنی داریم بر اینکه این روایات قطعاً از معصوم صادر شده است این قرائن چیست؟

می فرماید: عمده قرائنی که در کلمات اخباری ها آمده است این است که اصحاب ائمه(ع) اهتمام عجیبی داشتند برای ثبت و ضبط حدیث، احادیث را می نوشتند و آنها را مراقبت می کردند، عمده این داب اصحاب و اهتمام شدید اصحاب بر این امر بوده. می فرمایند که ما قبول داریم شما می گوئید اصحاب ائمه اهتمام بر اینکار داشتند این مطلب برای ما روشن است اما شما از این اهتمام چه نتیجه را می خواهید بگیرد؟ از این اهتمام نتیجه می گیرید که علم به صدور این روایات از معصومین محقق است، وقتی اصحاب ائمه یک اهتمام این چنینی داشتند برای ما عادتاً علم می آورد به صدور این روایات از ائمه معصومین. مرحوم آقای خوئی می فرمایند: «ما اهتمام ائمه و اصحاب را قبول داریم، داب اصحاب را قبول داریم اما این نتیجه که عادتاً برای ما علم به صدور این روایات از ائمه معصومین بیاورد چنین نتیجه ی را قبول نداریم. چهار مطلب در اینجا دارند که بعضی از اینها مورد قبول ما هست و بعضی هایش هم مورد مناقشه است. مطلب اول این است که می فرمایند: « شما چطور می توانید بگوئید این روایات قطعی الصدور است در حالی که اصحاب ائمه(ع) و خود ائمه در شرایط تقیه زندگی می کردند؛ و شرایط تقیه شرایطی بوده که قدرتی این که یک روایتی را بنحو علنی مطرح کنند نبوده، نمی توانستند علنی یک روایتی را نشر بدهند» می فرمایند با وجود این قضیه شرایط شرایط تقیه بوده، شما اگر خواهید بگوئید که روایتی مفید برای قطع است یعنی می خواهید بگوئید روایت یا متواتر است یا قریب به تواتر است وقتی شرایط تقیه بوده نمی توانستند برای دیگران نقل کنند، وقتی نتوانند برای دیگران نقل کنند چگونه تواتر تشکیل می شود؟

تواتر وقتی است که بیايند برای جمعی بگویند ده نفر، پانزده نفر بگویند ما شنیدیم که زراره از امام صادق این مطلب را نقل کرد که امام این را فرموده است؛ اما وقتی شرایط شرایط تقیه بوده قدرت نشر علم و روایت را نداشتند چطور می تواند تواتر محقق بشود. بنابر این، ایشان می فرمایند ما نمی توانیم بگوئیم این اهتمام ائمه طاهرین برای ما قطع به صدور این روایات از معصومین می آورد؛ آن وقت مثال می زنند به ابن ابی عمیر می فرمایند: ابن ابی عمیر مدت زیادی در زندان بود، در ایام هارون الرشید وقتی او را گرفتند، روایاتی را که ابن ابی عمیر از ائمه معصومین نوشته بود خواهر ابن ابی عمیر برداشت برد دفن کرد که مبادا این روایات دست حکام وقت بیفتد و حکام وقت بفهمند که مثلاً موسی بن جعفر(ع) چه مطالبی را فرموده است. و این روایات دفن شد و تاریخ دارد که سیلی آمد و آن منطقه را از بین برد و عمده زیادی آن روایات هم از بین رفت. می فرماید اصحاب دیگر ائمه هم اینطور بوده یعنی اینطور نبوده این اصول اربعمائه آنچه که ابن ابی عمیر از موسی بن جعفر می شنیده بتواند این را کاملاً برای مردم در مسجد در حضور جماعتی نقل کند تا اینکه بتواند عدد تواتر تشکیل شود تا مفید قطع بشود.

## اشکالات حضرت استاد بر فرمایش مرحوم خوئی(قدس سره)

اشکال اول: تقیه چه منافاتی با قطع به صدور دارد؟ اساساً آن روایاتی که از روی تقیه هم صادر می شود ما قطع به صدور آن روایات داریم؛ منتها می گوئیم جهت صدورش جهت تقیه ای بوده، بلی تقیه سبب می شود یک روایتی که مخالف با تقیه است نقل نشود این درست است اما آنهایی که نقل شده است و آنهایی که در دست مردم آمده معلوم می شود که تقیه مانعیت نداشته، در مورد این روایات تقیه مانع می شود از اینکه آن روایتی که مخالف با تقیه است برای مردم نقل نشود این مقدار درست است. اما جلوی روایاتی را که مخالف با تقیه نبوده که نمی گیرد؛ پس اولاً تقیه با قطع به صدور روایات موجوده، حالا روایات ابن ابی

عمر از دست مردم رفت یک مقدار زیاده، اما آن اصولی که در اختیار مردم بوده و مردم هم اطلاع داشتند، مومنین اطلاع داشتند این تقیه با قطع به صدور این روایات منافاتی ندارد. اشکال دوم: طبق این بیانی که ایشان در مطلب اول فرمودند لازمه اش این است که ما دیگر اصلاً خبر متواتر عن الصادقین(ع) نداشته باشیم؛ وقتی می فرمایند شرایط تقیه آنطور بوده برای ما قطع به صدور نمی آورد لازمه اش این است که ما خبر متواتر عن الصادقین نداشته باشیم؛ در حالی که ما بالاخره خبر متواتر هم داریم از امام باقر و امام صادق. حالا در اینکه تعداد اخبار متواتر چقدر است اختلاف است، مختلف هم نقل می کنند. اما این استدلال شما نتیجه اش این است که ما خبر متواتر نداشته باشیم.

لذا ایشان از این مطلب اول خودشان هم عدول میکنند، در مطلب دوم می فرمایند: بر فرض که بگوییم اهتمام ائمه آن وقت باز این نکاتی که آن روز عرض کردیم از کلام صاحب وسائل ائمه خودشان اهتمام داشتند یعنی امر به کتابت میکردند حتی روات در مجلس خود امام می نوشتند یا اگر در مجلس نمی نوشتند در احوالات آنها دارد بلا فاصله می رفتند منزل بلا فاصله روایت را می نوشتند، روایات جمع که می شد می آوردند عرضه می کردند بر امام(ع) و امام مجدداً ملاحظه می کردند؛ اخباری ها می گویند این اهتمام و این برنامه اصحاب علم می آورد، ایشان در این مطلب دوم می فرمایند خیلی خوب بر فرضی که ما بگوییم علم می آورد علم به چه می آورد؛ متعلق این علم چیست؟ آیا علم به این می آورد که این اصول اربعه از مصنفینش صادر شده است و آنها این روایات را در این کتاب نوشته اند؟ یا علم می آورد به اینکه این روایت را امام فرموده است؟ می فرمایند: آنچه را که ما می توانیم نتیجه بگیریم علم به صدور این اصول از صاحبان و ارباب این اصول است، نه علم به صدور از معصومین، چرا؟ اولاً: برای اینکه می فرمایند همین چهار صد نفر اصول اربعه اینها اولاً اینکه همه شان عادل و موثق نبودند؛ اگر خود اینها صد در صد عادل بودند و موثق یک حرفی بود اما در میان اینها احتمال کذب برخی از اینها وجود دارد، این.

و ثانیاً: اگر احتمال کذب نباشد احتمال اشتباه که وجود دارد، ممکن است ابن ابی عمیر آدم صادق القولی است اما یک روایتی را از امام شنید امام فرموده یجوز او بگوید یجب، امام فرموده یجوز او بگوید لا یجوز احتمال اشتباه وجود دارد. در ادامه مطلب ایشان یک روایتی را از حذیفه بن منصور که یکی از صاحبان اصول اربعه است می فرماید شیخ طوسی یک روایتی را از ایشان نقل کرده است، روایت چیست؟ محمد بن ابی عمیر از حذیفه بن منصور از امام صادق(ع) که «ان شهر رمضان لا ینقص عن ثلاثین یوماً» (در بین روایات یک روایتی داریم که معروف به روایات عدیه است). ماه رمضان از سی روز کمتر نمی شود. آن وقت شیخ فرموده: «و هذا الخبر لا یصح العمل به من وجوه» به این خبر نمی شود عمل کرد، چرا؟ وجه اول این است. ان متن هذه الحديث لا یوجد فی شی من الاصول المصنفة و انما هو موجود فی الشواهد من الاخبار» فرموده متن این حدیث در اصول مصنفه امامیه نیامده، در کتب روایی که روایات شاذه را نقل می کنند آمده است.

و وجه دوم «ان کتاب حذیفه عری منه» وقتی ما به کتاب حذیفه مراجعه می کنیم این روایت در کتاب حذیفه نیامده است؛ بعد مرحوم آقای خوئی می فرمایند: «ولو كان هذه الحديث صحيحاً عنه لضمنه كتابه» اگر این حدیث صحیح باشد از حذیفه باید در کتابش می آمد نتیجه که میگیرند می خواهند بگویند شیخ طوسی در صحت این حدیث از حذیفه تردید دارد در حالی که ناقل از حذیفه محمد بن ابی عمیر است که از اجلای روات است. چرا با این که ناقل محمد بن ابی عمیر است اما مع ذلک شیخ طوسی در صحت این روایت تردید دارد؛ آقای خوئی می فرمایند برای اینکه احتمال دارد شیخ احتمال داده محمد بن ابی عمیر اینجا اشتباه کرده است، احتمال سهو و اشتباه در حق محمد بن ابی عمیر را داده است بعد فرمود: «اذا كان مثل هذه الرواية لا یحکم بصحتها فما حال الروایات التي یرویها الضعفاء والمجهولون» اگر یک روایتی که راوی اش محمد بن ابی عمیر است شیخ آمده رد کرده فکیف به آن روایاتی که رواتش یا ضعیف هستند و یا مجهول.

## اشکال و نقد حضرت استاد بر مطلب دوم مرحوم محقق خوئی (قدس سره)

بر این مطلب دوم سه اشکال وارد کردیم، اشکال اول: با این بیانی که اخباری ها دارند که ائمه امر می کردند به کتابت و روات می نوشتند، عرضه می کردند این کتاب را بر امام اصلا بخواهیم این را بصورت دسته بندی کنیم مجموعه کلام اخباری ها و مدعای آنها که این اتفاقا بر طبق روایات متعدده هم هست ائمه امر به کتابت می کردند در مجلس امام یا بلا فاصله در منزل می نوشتند، سوم می آمدند عرضه می کردند بر امام، چهارم اخباری ها می گویند ائمه مومنین را به همین اصول ارجاع دادند یا اگر مومنین بر طبق این اصول عمل می کردند تقریر کردند و تایید کردند آیا این مدعای اخباری ها اگر ثابت باشد ما فقط قطع به صدور این اصول از ارباب این اصول پیدا می کنیم یا اگر این مدعا چهار مرحله اش درست باشد قطع به صدور روایات از ائمه پیدا می کنیم. اشکال دوم: فرمودند در میان صاحبان اصول بعضی ها هستند که موثق و عادل نیستند احتمال کذب در موردشان هست، می گوئیم اخباری ها گفتند باشد ما چون قرائن داریم بر اینکه این روایت از امام (ع) صدر شده است با وجود قرائن خود صاحب اصل هم اگر کاذب هم باشد اشکالی ندارد؛ حتی گفتند اگر صاحب یک اصلی منحرف از امامت هم شده باشد با آن برخورد شدیدی که با منحرفین از امامت داشتند چه نیازی است که ما بگوئیم در میان صاحبان اصول افرادی هستند اینها موثق نیستند! خوب نباشد.

اشکال سوم: همین شاهی که ایشان آوردند روایتی که ابن ابی عمیر از حذیفه بن منصور نقل کرده است اتفاقا این درست بر عکس مطلوب و مدعای مرحوم آقای خوئی است؛ چرا؟ از شیخ سوال می کنیم آقا تو چرا به این روایت عمل نمی کنی! خودش تصریح کرده: «ان کتاب ان کتاب حذیفه بن منصور عری منها» ما مراجعه کردیم این روایت در کتابش نبوده، این روایت در اصول مصنفه نیامده است، و اخباری ها مجرد آمدن یک روایت در یک اصل را هم گفتند برای ما یقین آور نیست، باید در چند اصل بباید یا اگر در یک اصل آمده آن اصل صاحبش خیلی معروف باشد و الا چهارصد اصول (اربعمائه) بوده بگوئیم آقا اینها می گویند هر روایتی در هر عصری آمد نه، بالاخره با قرائنی که بخواهند بگویند این چنین است. حالا خود شیخ طوسی می گوید این روایت در کتاب حذیفه بن منصور نیامده است؛ نه اینکه ما بگوئیم شیخ طوسی احتمال اشتباه و سهوی را در مورد ابن ابی عمیر دارد؛ لذا این مطلب دوم هم مطلب صحیحی به نظر نمی رسد ما حالا در اینجا به همین مقدار اکتفا می کنیم. و آقایان ادامه کلام مرحوم آقای خوئی را دنبال کنند، حتما ببینند مقدمه معجم را تا ما بعد از اینکه کلمات ایشان را تماما نقل کردیم و مورد بحث قرار دادیم ببینیم که انصافا نکات خیلی دقیقتری را ایشان بیان فرموده اند، حالا این دو مطلبی را که گفتیم چندان مطلب مهمی نیست، نکات محکمتری را در ادامه مطلب دارند بلکه إن شاء الله در روز شنبه بتوانیم این بحث را تمام کنیم.

## بحث اخلاقی

در خطبه متقین (در نهج البلاغه) تعبیری را امیر المومنین (ع) بعنوان یکی از صفات متقین بیان فرموده اند، فرموده: «عظم الخالق فی انفسهم فصغر ما دونه فی اعینهم» این صفت بسیار مهم و با اهمیتی است که امیر المومنین برای متقین بیان فرموده اند. وجود این صفت آثار تربیتی، اعتقادی و اخلاقی بسیار فراوانی برای انسان دارد. و اگر ما بتوانیم تلاش کنیم به مقداری از این صفت نایل شویم این برای ما بسیار با ارزش خواهد بود. حضرت می فرمایند: «متقین کسانی هستند که در نفوسشان عظمت خالق همیشه موجود است - عظم الخالق فی انفسهم» یعنی اصلا بزرگی و عظمت خداوند متعال همیشه در یاد آنها و در وجود آنهاست؛ انسان گاهی به یاد خدا می افتد، گاهی یک مرحله بیشتر، اگر موفق شود نماز بخواند، موفقتر شود نماز اول وقت بخواند، موفقتر شود نافله بخواند، اینها همه اش از مصادیق ذکر خداست، تعظیم خالق به نظر انسان می رسد که این یک مرتبه بالاتر از یاد خداست، انسان نماز می خواند از اول نماز تا آخر نماز هم ممکن است موفق به یاد خدا باشد اما این عنوان عظم الخالق یک عنوان خیلی بالاتر از آن است.

شما ببینید این ذکر «لا اله الا الله» که بالاترین انکار است و مفتاح برای خیلی از انکار است، انسان وقتی بر این ذکر مداومت داشته باشد برای این است که می خواهد به این نقطه برسد، خود تکبیر فقط برای این است که انسان می خواهد به این نقطه برسد، این که انسان بدوی نمازش و ختم نمازش تکبیر دارد و بعد از نمازش هم مثلا 34 مرتبه تکرار می کند این فقط برای این نیست که من اعتقاد دارم به اینکه خدا بزرگ است، این یک مرحله اش است، برای این است که وجود و بزرگی خدا را در نفس خودم متجلی کنم، تجلی عظمت خدا در نفس چطوری است، آثارش چه است، این که خداوند بزرگ باشد در نفس انسان این معنایش این است که دیگر ماسوی الله (حتی خودش) هیچ رنگ و ارزش و اعتبار وجودی اصلا ندارد؛ و همه مشکلات و همه بدبختی های ما از این است که برای خودمان اعتبار قایل می شویم، برای خودمان یک محلی از اعراب قایل می شویم، برای دیگران هم اعتبار قایل می شویم و این سبب می شود که عظمت خالق در نفس انسان کم رنگ شود، ما باید این مرحله را خیلی تلاش کنیم، البته نمی شود با یک روز و دو روز انسان به این مرحله برسد، به مجرد تصور بگوییم خدا دیگر در پیش من خیلی بزرگ است.

انسان به والدینش خیلی علاقه دارد برای آنها یک احترام خاصی قایل است، اگر یک کسی در مقابل آنها کوچکترین اهانت و تنقیصی را داشته باشد بر آشفته می شود، آیا ما در مورد خداوند واقعا همینطور هستیم! آیا خداوند در وجود ما واقعا این چنین است؟ اگر انسان واقعا ببیند این عظمت خدا در نفس او چطور است، ببیند که واقعا نسبت به دین خدا، نسبت به احکام خدا، نسبت به آن چیزی که خدا فرموده چقدر انسان اهتمام دارد! چقدر انسان برایش اعتبار قایل است! اگر یک موردی مورد شبهه بود امکان ندارد انسان متقی به شبهات تن بدهد و شبهات را انجام بدهد برای این که این با عظم الخالق فی انفسهم سازگاری ندارد؛ ما طلبه هستیم بجای اینکه واقعا روز به روز در این مسیر عظم الخالق پیش برویم روز به روز توجیهات پیدا می کنیم برای اینکه خودمان هم مرتکب یک سری اموری بشویم؛ بتوانیم هر مالی را تصرف کنیم، در مسموعات بتوانیم هر چیزی را بشنویم، در گفتار بتوانیم هر چیزی را بگوییم. ما اگر واقعا بخواهیم در مسیر متقین قرار بگیریم «عظم الخالق» نباید اجازه بدهیم چیزی که احتمال حرمت درش وجود دارد مرتکبش بشویم. ما در احوالات علما داشتیم مثلا خود من هم مکرر مواجه شده ام، در مجلسی دیدم یکی از دوستان ما بلند شد از مجلس رفت بعد ازش سوال کردم چرا شما مجلس را ترک کردید؟

گفت برای این که فلانی داشت یک مطلبی را می گفت که آن مطلب طبق یکی از فتاوای بزرگان گذشته خلاف است و من این اندازه حاضر نبودم این مطلب خلاف را بشنوم؛ این خیلی ارزش دارد، حالا ماها می گردیم در میان فتاوا آنی که اسانتر است و آنی که مطابق میل ماست و مطابق نفس ماست. این معنایش این است که برای دین و خالق و خدا خیلی عظمت قایل نیستیم؛ می خواهیم یک راه فرار پیدا کنیم، دنبال این هستیم که فقط جلویمان را نگیرد از ما اسقاط تکلیف شود، و این دون [شان] من و شماست و متوقع از ما و شما غیر از اینهاست. باید این مرحله را پیش برویم واقعا برسیم به اینکه «عظم الخالق فی انفسنا» و کسی که عظم الخالق فی انفسنا شد اگر تمام دنیا هم از او تعریف کنند تغییری در او به وجود نمی آید؛ آیا ما واقعا اینطور هستیم؟ آیا واقعا اگر بجای حجه الاسلام به ما بگویند ثقه الاسلام یا به ما بگویند مروج الاحکام حالا ولو به روی خودمان هم نیاوریم در دل ما و در قلب ما تغییری ایجاد نمی شود!

كدورت و ناراحتی ایجاد نمی شود؟ اگر در منزل همسر ما نمی داند حالا ما زحمت علمی می کشیم فرق بین ما و بین یک آدم عادی را اصلا متوجه نمی شود، آیا اینجا برای ما ناراحتی ایجاد نمی شود! اینها همه منشأش این است که برای خود یک اعتبار قایل هستیم و هرچه برای خود اعتبار قایل باشیم از آن طرف عظمت خداوند در درون ما کمتر شده است؛ اینها باهم ملازمه دارند. اگر بگوییم آقا این درسی را که من می گویم بهترین درس است، این درسی را که من می گویم فقط من می فهمم و دیگران نمی فهمند، اینها همه اش ریشه اش به همین برمی گردد. اما اگر بگوییم امروز که توانستم «بسم الله الرحمن الرحيم» بگویم این لطف خداوند بوده، اگر امروز چرت و پرت نگفتم بی ربط حرف نزد، توانستم کلام بزرگان را بفهمم بیایم برای شما نقل کنم این عنایت خدا بوده. در درجه اول به خودم می گویم بعد هم به شما، همین یک ساعتی که بر ما گذشت آیا بینی و بین الله به این نکته توجه داشتیم یا نداشتیم؟

من خودم را عرض می کنم نداشتم امروز نداشتم، و این عدم توجه بیچارگی می آورد برای انسان، امروز که اینطور شد فردا بدتر می شود، روز سوم خطر می شود، روز چهارم عواقب بدتری دارد، انسان به جای میرسد که دیگر قبول نمی کند، باور هم نمی کند بیاییم واقعا «عظم الخالق» را در وجود خودمان پیاده کنیم و عرض کردم آثار تربیتی خیلی فراوانی در زندگی انسان دارد؛ انسان فقر را به راحتی از کنارش می گذرد، مرض را به راحتی از کنارش می گذرد، اگر دیگران در دنیا برایش توجه نکردند همین که خدا به او توجه دارد، همین که می گوید الهی لا تطرد وجهک عنی همین که یقین دارد خدا به او توجه دارد بالاترین لذت ها و ارزشهاست برای او، اصلا دنبال این است که مخلوق برایش توجه پیدا نکنند آدمی که در مسیر خداست، دنبال این است که مخلوق برایش توجه پیدا نکند. و الا اگر دنبال این باشد که آنها برایش توجه پیدا کنند این دنبال خداست نیست. بیاییم اول سال واقعا با این درس ها، با این زحمت ها این که تلاش می کنیم صبح اول وقت می آییم درسی می گوئیم و درسی می شنویم همه انشا الله در همین مسیر باشد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين